

و ذکر آن مسواقی کا زرو میان محمد و محمد حمزه علیہ السلام ذکرہ الی و لیا کشف المحجوب و  
 و نفاشت از طبقہ ثانیہ است و ابو محمد است و گفته اند ابو جبر است و ابو سعید ابو شیبان نیز گفته اند  
 نیز روایت است کہ قرآن از زمان روایت کند اصل از بغداد است از حمزه احد و ساد است  
 مشغول و در تہ عصر و ایام دہر بود و از جہل مثل شیخ آنوقت تفسیر بعدہ و عالم بر بزمی بود و اصحابی  
 شیخ الاسلام گفت کہ رویم خود را شاگرد حنفیہ بنیو از یاران ولایت و بید از دی دین سوی از  
 رویم و و شروارم کہ صد از جنید بقول کشف المحجوب صاحب سمران جنید و از قرآن شیخ مذکورہ اولیا  
 و بر بزمی بود و طائی تفسیر الفقہا بود و صاحب فراست و دہمت بود و اند علم تفسیر و قرات حنفی و از  
 و در آخر عمر خود را در میان دنیا و داران پنهان کرد و او را تصانیف است اندر طریقت فی السماع  
 و سماع خاصہ کہابی کہ آنرا غلط الواجبین نام کرده کہ من فتنہ انتم کی نروا و آمد و گفت کہ  
 حاکم گفت کیف حال من دینہ ہوا و ہمیشہ دنیاہ لیس عو بصالح اتقی و لا یبار فی حقہ ہو  
 حال کسی کہ دین ہی ہوائی دی بود و دہمت دی دنیا ہی دی نیکو کاری بود و از خلق سید  
 و نہ عارفی بود از خلق گزیدہ و این اشارت بیویہ نفس کہ وہ از آنجہ دین نرو نفس ہوا بود و اعلان  
 ہوا دین نام کرده اند و متابعت آنرا در شریعت صحت صحت کہ بر مراد ایشان بود اگر چه عند ہی با  
 زید و ایشان دیندار باشد و ہر کہ بخلاف ایشان باشد اگر چه دیندار و شیخی با بیدین بود و این  
 آفت در زمانہ ما از یکہ بگر شایع است اما آن ہر تحقیق روزگار مسائل اشارتی کرد و بہت  
 تیرہ ہوا بود کہ در آنحال و را با و باز گذار شدہ تا از وصف وجود خود عبارات کردہ است  
 و انصاف صفت تو دیدادہ و در تعاقبات و ابو عبد اللہ خلیفہ گدی کہ ہرگز دیدار من کہ ہر  
 کہ در توحید سخن گفتی چنانکہ رویم و رویم عن النصوص فقال ہوا الذی لا یسک شایع و لا  
 و قال ایضا التقدیر کالقائل من یسئسئس و را در دنیا و داران پنهان کردہ اما بان مشغول  
 مجرب بگفتہ جنید کہ ہر ما فارغ مشغولم و رویم مشغول فارغ و در فتوحات مذکور است کہ رویم  
 گفت من تعد مع الصویبہ و خالفتم فی شی ما یحققون بترجیع اللہ نور الایمان من قلب

پیشانی صاحبان کا زرو میان

و تخی کسی رویم را چیزی گفته بود از آن اختتام و لباس گفت بدان می آید که پادشاه بر سر  
 بدیدم و بسیار بر آیم و باک ندارم از بعد الله حنیف بومی شد چون باز میگفت رویم دست  
 بر کف دی نهاد و گفت ای سپهر چون از روح فلاحتی بر تبت الصوفیه گفت این کار  
 همان قدر که است زنها بترت صوفیان مشغول نشوی شیخ الاسلام گفت بزل روح  
 نه آن بود که بغیر اشوی تا ترا بکشند آنست که با الله تعالی بر جان خود منازعت نگیری  
 میان تن و دل در سر و کار ما و کنی و هنوز بر توبانی کنی نه کلام و بکلذ و بنور و شکایت در  
 دشمن رویم عن الناس فقال ان توشش من غیر الله حتی من نسیک گفت رویم علامت  
 انس بحق سجانه آنست از آنچه متبسمت حضرت است متوحش باش تا که از خود در سنن  
 الحجت تعالی الواقعی جمع الاحوال و التمس و لوقلت لی منک شئت سما و طاهه  
 قلت لداعی الموت اهلا و مرصا به و قال الرضا استملذوا البیوی و الیقین هو المشاهده  
 ای در جواب سوال از حضرت رویم گفت که علامت محبت موافقت و اقبال امر محبوب است در جمع  
 احوال و در باب ضنا گفت که رضانیت یافتن است از برای کسی که بسید از محبوب و  
 بقدر عبارت است از مشاهده که در بیگانه فنا وجود گیرد و هم وی گفته که رویت تو از عمل تو  
 مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی و ذانی و هم وی گفته که قوت آنست که برادر  
 خود را سعاد و واری در زلتی که از ایشان واقع شود و با ایشان چنان معامله کنی که  
 از ایشان عذر باید خواست و هم وی گفته فقر احرشی سندی آن مستدر احتفا و غربت بود  
 که هر که آنرا کشف کرده و با خلق نموده و اهل فقر نیست و در فقر کرامتی نه صاحب است  
 از تاریخ شیخ جمالی میگوید که رویم دو از دو هم سوال ستمت و ثلثه و وفات کرد  
 ذکر ابو علی الرودباری رحمه الله علیه در نفحات است از طبقه را بعد است نام وی  
 احمد بن محمد بن ابوالقاسم بن منصور از ابناء رؤسای و در راست و شب وی کسب کرد  
 سر رسید روزی چند که جمیع سخن میگفت گذرد وی در مجلس جمعی از اصحاب و بامردی

بیست و یکمین باب از بیست و یکمین

سخن میگفت با آن مرد گفت اسمع یا هذا ابو علی بنی داشت که او را میگوید یا ایستاد و کوس  
 با وی داشت کلام حسید در دل وی جای گرفت و اثر تمام کرد و هر چه در آن بود ترک کرد  
 و بر طریقت قوم اقبال نمود حافظ حدیث بود و عالم و فقیه و اویب و امام و حسید قوم و خا  
 ابو عبد الله رودباری است شیخ ابو علی کاتب گوید ما رأیت اجمع لعلم الشریعه و الحقیقین  
 ابی علی الرودباری رحمه الله علیه یعنی ندیدم جامع تر علم شریعت و حقیقت را از ابو علی  
 هر گاه که ابو علی کاتب ابو علی رودباری را نام بردی گفتی که سید ما شاکر دان و میرا از آن شیک  
 می آمدی گفتند این حدیث که ویرا سید خود میگویی گفت آری او از شریعت بطریقت مشد  
 ما از حقیقت شریعت می آیم شیخ الاسلام گفت ما در از پیشگاه آستان نبردند اند که از  
 از آستان به پیشگاه میفرستند کسیت پس سرد بود که از نماز بنا ساز آتی بلکه از نیاز با نماز آتی و  
 چهارت نماز شو ابو علی رودباری در بغداد با حسید نوری و ابو حمزه و مسومی و با آنان که در  
 ایشان بودند از مشایخ قدس الله سرهم صحبت داشته و در شام با ابو عبد الله خلا دی از  
 بند اوست اما بصیرت گفت شیخ مصریان و صوفیان ایشان بود و از شعرا می صوفیان نسبت  
 گفت علامت اعراض الله تعالی عن العبادان شیخ ابوالفضل بن عثمان حقیقی الایبک مشهور  
 بخیری که ویرا نافع بود بحسب آخرت و هم وی گفته عالم تخرج من کلنیک لم یعمل فی حدیثه  
 و در دویم سوال سنده صد و سب و یک زفات یافت در مصر ذکر آن میشود از عا  
 انصاریه محمد جریری رحمه الله علیه در نقحات است از طقه نمانده است نام وی احمد  
 محمد ابن الحسین گفته اند حسین بن محمد و گفته اند عبد الله بن سبی از کبار اصحاب حسید بود  
 بعد از حسید ویرا بجای حسید بنشانند از بزرگی وی از علما مشایخ قوم بود و در طریقت  
 او ستاد بود تا بعدی که حسید با مریدان خود گفته بود که این ولی عهد من است و می  
 مقام کرد و تخت و سخن گفت و پشت باز نمود و پای و راز نکر و وی گفته الصوف  
 عنوه لا اصلاح تصوف بصلح نیانند آن سبک ستاننده بصلح شیخ الاسلام گفت

شیخ و پیشوا و انصار

که در آن وقت و صبح نیامدند که آن شهر است آن تریست چون برین از نور اعظم که از بالا در آمدنا  
 که از او و آنکه طالع آنست از دیگر زبان است و آنکه اهل آنست اگر چه گریز آنست آن نوی  
 شما مان است و هم شیخ الاسلام گفت آن جنگ است که میگویی و آن عمومی آویز  
 نه آنست که دست بآن میزنی و در دست نمی آید انگس که این سخن گفته از چاشنی گفته و بعضا  
 گرفته نه از علم میگویی از علم چنین سخن نیاید می با سحر عبد الله شری در سان ببرد جنگ  
 از شکلی برده در صد اثنی عشره و سیل اربع عشره و ثلثه و در ویشی میگویی من آن سال با  
 مردمان بودم از دست فراموشیستم چون فرسند بله آدم نیز یک قافله تا مگر خسته را آب و هم با نظر  
 کم که حال ایشان چیست میان جنگان می گشتم ابو محمد حریری را دیدم قدس سره میان جنگان  
 افتاده و سال سی در گذشته بود گفتم باشی دعا کنی تا خدا می تعالی این بلا برود اند گفتم  
 کردم مراجوب و ادک آن کنم که سخن خودم در ویش گفت دیگر بار این سخن را بروی گردانیدم  
 گفتی برادر رفت و عافیت رفت رضا تسلیم است یعنی دعایش از نزول بلا باید چون  
 رضا باید و او در فعلت یک حاجت فعال ان اعطش ان عطفه بانه فاضله و اراد ان لیشرب فنظر  
 ان تعالی بولا اعطاش فانا لیشرب لکان هذا ابراهیم شری و تو علی و مات رحمه الله من سا  
 دی گفت چون جنتی زنده گرداننده را با نور خویش می هرگز نبرد و هم می گفته چون  
 سلفی عبد السلام نظر کرد سخن حق را بگوید حق سخن میزبان کان از اوصاف او بگرد گشت باصاف  
 حق چون صد ذکر آن ملک المشایخ با اتفاق و آن قطب ابدال باستحقاق و آن  
 و مقتدا، خانواد و ششیمان ابو اسحاق شامی چشتی رحمه الله علیه  
 که با شاه عالم نیاز و سایر و در الملک را ز بود خرقه ارادت از دست خواجہ مشاد و علو بود  
 پوشید در راه چهار و بیست و اصل مهم در لطائف شرفی می نویسد که وی هم نسبت ارادت  
 از ولایت شام و بغداد رسید و مرید خواجہ علو و میوری شد خواجہ رسید چه نام داری  
 گفت ابو اسحاق شامی که نزد خواجہ رسید و از امر وزیر ابو اسحاق چشتی خوانند که خلایق

شامی چشتی  
 در راه چهار و بیست و اصل مهم در لطائف شرفی می نویسد که وی هم نسبت ارادت از ولایت شام و بغداد رسید و مرید خواجہ علو و میوری شد خواجہ رسید چه نام داری گفت ابو اسحاق شامی که نزد خواجہ رسید و از امر وزیر ابو اسحاق چشتی خوانند که خلایق

چشت و دیار آن از تو به است یا بند و هر که در سلسله ارادت تو در آید آنها نیز تا قیامت چشتی  
خواننده بعد از تربیت اکبر اسحاق را چشت فرستاد و از آن روز باز خواجگان چشت پیوستند  
و لقب و می شریف الدین است صاحب مراتب الاسرار از سیر الالیه لیا می رود  
که خواجده ابواسحاق چشتی در رعایت ستر عالم مکاشفات کوشید می و صورت صحور را  
برایه خود ساخته بود تا عوام از کمال حال می مطلع نشوند و این مقام بسی بلند بود <sup>بک</sup>  
این طائفه صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آرد که حضرت خواجده ابواسحاق چشتی  
قدس سره بعد شش یا هفت روز از افطار کردی و در حالت افطار زیاده از دست نرفته بود  
نقرودی و کفتی در جوع تمام نعمت پروردگار است و در سنگی و بر سنگی نشستی کار همه  
انبیاء اولیاست و در کرسنگی لذتی یافتیم که هیچ چیز نیافتیم چون خواجده خود است که  
مرید شود چهل روز استخاره میکرد و آواز آمد که علو دوست ماست بر و مرید او شود چهل روز  
چون بخدمت علو و نور می قدس سره پیوست هفت سال مدافع قرآن حضرت خواجده  
خلیفه شسته بذر لاله الا الله شتغال نمود درین ایام بعد بقیه طلی افطار میکرد و معنی بعد  
و کرد و سپهر چنان و پاره آب و دست میزد تا نطق آواز داد که ای علو کار ابواسحاق  
تمام شد و بر تبه اعلی رسید خرده پا و پوشان بجای خویش نشان تو حضرت ما بسیار خرده  
خلافت بد رعایت کرد و خلیفه خود ساخت بعد از آن ساعت آواز آمد که ای ابواسحاق  
تو قبول حضرت ماست می پس همچنان شد و بسیار کس از چنین تربیت می بشنیدند که  
در سید و هم از وی می آرد که خواجده ابواسحاق شامی چشتی قدس سره سماع بسیار شنیدند  
و همیشه در سماع مستغرق بحق بودی و هیچ کی از علما بر وی مجال اعتراض چشت و عصر که در  
مجلس دی وقت سماع حاضر شد که هرگز بگرد و معصیت نکشتی و از تاثیر وجدی حاضر  
را نیز وجد و ذوق پیدا آمدی و در گامی که وی برقص برخاستی در دو یوای چشتی در این  
و هر نوع مریدی که در مجلس وی در آمدی در ساعتی مشغای کامل با سماع

ولیکن از باب دنیا و امارت و راه در مجلس سماع راه ندادی و اگر احیاناً سرودی صاحب  
 گنت در این حال حاضر میشدی تارک دنیا گشتی و اگر قویتر بودی بسیار شدی که چون و  
 سماع در میدان پیش از دست زور یاران مجلس را نیز میکردند و خود روزه طمی نگاه  
 میداشتند و قوالان را نیز تائب می نمود و در مرآت است و طریق خواجگان چیست است  
 که موافق سنت نبوی و شصت و نهم و قریه خانه کتبه و خلق را بحق مشغول گردانند و سر  
 بودن حق باشد آنرا نمی فرمایند و همیشه در باطن کوشند و مذمب صوفیه که بطریق  
 سلسله پیران ایشان را رسیده باشد و در آن بغایت مستحکم باشند و اصلاً و سواک  
 را در آن راه ندانند کثافتش کار و تعیین مذمب صوفیه است و ریاضت را عزیز دارند  
 و فقیر را بر غنی فضل نمند و فقرا بسیار دوست دارند و خدمت بهمان توجه تمام کنند  
 و سماع و اهل سماع را بغایت عزیز دارند و عرس پیران و بزرگان بشوق تمام  
 و بر قوم را از خود بهتر دارند و با هر فرقه از راه صلح صحبت دارند و همیشه نظر بر وحدت حق  
 و جمال احدیت را در عین کثرت مشاهده کنند اول مرید را مراقبه با موجود الا الله و  
 که از ایمان حقیقی و تمیز عبادتی که بر خود میسر کنند تا لب گور از انقوت نهند و دائم  
 و در موش یعنی جامع بیان سکر و صحو باشند و اصل شراب ایشان عشق و انکسار و  
 و ایثار است و نغمات است که شیخ الاسلام گفت من کس اندیده ام قومی تر و طریق  
 طاعت و تمام تر از احمدی در مشنایان مدینه بودند از خلق بی باک و در باطن بسیار  
 جهان و در احوال ایشان با خلاص ترک ریاء بود و هیچ گونه سستی در انداختند  
 شرح ما بتاوان چه رسد به نغمات است که خواججه ابوالسحاق بسیار بزرگ بوده است  
 و از اصحاب شیخ علو و نیوری است و بقصبت رسیده است و خواججه ابو محمد  
 که مقدم مشایخ چیست بود صحبت و یاد یافته و از شیخ عماد نقل است که چون خواججه  
 را راه سفر کردی با ناکسید و دو مدد مردم چشم بسته بطرفه العین بران منزل رسیدی

و قبر او صحاح و در عک است از بلا و شام در مرات است که تا پنج و شصت چهار و هجدهم ریح  
 است اما در نظر سایه و لیکن از طبقه ثالث بود و بقولی در سنه ۳۳۱ و است در  
 رحمة الله علیه و کران مشهور قاوریان و آن صاحب ولایت و است  
 افراد ابو بکر شیبلی رحمة الله علیه از طبقه رابع است نام وی جعفر بن یونس است  
 و گفته اند ولف بن جعفر و گفته اند ولف بن محمد و بر قبری در بغداد جعفر بن یونس است  
 شیخ الاسلام گفته که وی مصر است بغداد آمد و مجلس خیر الفساج توبه کرد و شاگرد و  
 عالم توفیق و مذکر مجلس کرد وی مذسب با نکت است و موطا حفظ کرده بود و در  
 صاحب انجباب فلیفه بود و فی طبقات السلیانه خراسانی الاصل بغدادی المشهور  
 و اصله من شهر و شنه من فرغانه مولده کما قبل سائره که بر وی خراسانی بوده  
 تا ولادت وی در بغداد شد و اصل او از اشراف و فرغانه است همیشه گفته  
 است لا تنظره الی ابی بکر شیبلی بالعمین التي نظره بعضکم الی بعض فانه عین من عین  
 بکاه نکت ما شیبلی سبشی که آن یکدیگر را می بینند زیرا که او چشمیست از حیوان  
 که وی سجان در مرتبه فوق ناظر است در شبها بر وی ظاهر این کلام عینی است  
 و همیشه گفته لیکن قوم تاج و تاج القوم شیبلی هرگز وی را از نسبت دانستند  
 شیبلی است و در بار و بیمارستان بوده شیبلی گفته اند که تیره می خردند و قلب  
 از وی آزادی دل است از تیره تصرف غیر حق سجان و بر این نیست  
 المحبوب است از بزرگان مشایخ بود و در اشارات لطیفه بوده و از چنانچه کنی گویند  
 محاسب الدنيا اشارات شیبلی و نکات المرئیس و حکایات الجعفر و وی از کبار قوم  
 بود و سادات اهل طریقت و تعلق او درت سجده نمود و بسیاری از مشایخ یافتند  
 و از وی می آید که گفت در معنی آیت قل لا یمنین بعضوا من ابصارکم  
 ای ابصار المرؤس عن الحارم و ابصار القلوب عما یسوء الله تعالی بگویند اشارت

تا چشم نگاه دارند از لطف شصت و چشم دل نگاه دارند از انواع حکمت بگردانیده در بیت پس  
 متابعت نمودند و ملاحظه محارم از نقلت است و معصیت همین قراب غفلت را نیست  
 که از عیوب خود بجای پاشد و نگردد اینجا جابل بود اینجا هم جابل بود من سگان چنگ اعمی  
 قصه فی السکینة انعمی و بحقیقت تاحق تعالی ارادت شهوات از دل کس باک نهند  
 چشم بر از غوامض آن محفوظ نگردد و دنا از ارادت خود اندر دل کسی اثبات نماند چشم بر از غوامض  
 حیر محفوظ نگردد و دوی گفته روزی در بازار آدم قومی گفتند که هذا مجنون کما یقال لکم مجنون و  
 انتم عندهم ایضا چون من شده المجدیه و صحتکم من قوه العقلیه قرادونی ایچی حیوانی در او اند  
 فی منتحکم یعنی من نزد شما دیوانه ام و شما نزد من بشیا چون من از شدت محبت است و  
 شما از قوت غفلت پس خدا عزوجل و در دیوانگی من زیادت کند تا قربت برودت  
 زیادت کند و در شما بشیاری زیادت کند تا بعد بر بعد زیادت کند این قول حضرت  
 نقلت از تذکره ال اولیا که شیخ جنید فرمود که من قلب و جسد منی گفت بل من جسد  
 قلب و من نقلت که یکبار سنگ بامی او شکستند هر قطره خون که بر زمین میخورد  
 میشد نقلت که وقتی همز می تریش وی بر آتش از یک طرف میسوختند و از طرف  
 دیگر آب بیرون می آمد پس اصحاب را گفت ای مدعیان سگوسید که در دل نش نشون  
 و ارم بر از دیده شما اشک روان نیست نقلت که شیخ جنید مرشلی را گفت که چگونه  
 خدا استعالی را یاد کنی چون صدق و ابلت یاد کردن او نداری گفت بچارش چندین بار  
 گفتم که او مرا بحقیقت یاد کند شیخ جنید غر زود و بیوش شد شبلی گفت بگذارد بگذرد برین  
 خلعت بود نگاه تاز بانه و هم در نفحات است شبلی عبد الرحمن خراسانی را گفت خراسانی  
 بن ایت غیر کیشلی احد ایقول الله قط یقال نقلت و ما رأیت الشبلی یوما یقول الله  
 قال لخر الشبلی نفسیا علیه که ای خراسانی مرکز کسی را دیدی خبر شبلی که گوید بعد در جواب  
 گفت مرکز شبلی را ندیدم که گوید بعد چون چنین گفت شبلی بروی در افتاد و بیوش شد این جواب



دو احتمال دارد یکی شبلی را ندیدم دوم آنکه شبلی را در میان ندیدم عند الرحمن جزای سالی گویم  
 که شخصی بدین امری شبلی آمد و در نزد شبلی فریاد کرد سر برهنه و پا برهنه گفت که اینچو امی گفت  
 شبلی را گفت نشنید می که مات کا و از غلامی المدی یعنی نفس شبلی میبرد بجز این رحمت نکند  
 تعالی ویرا شیخ الاسلام گفت که وی خطا بفرمود نفس خود میکرد و قتی جماعتی در خانه وی بود  
 در آنجا بنامیست و دید که بفرمود یک است گفت وقت نماز است برخاستند که نماز  
 و یک نماز شب بخندید و گفت چه گفته است سه نیت الیوم من عشقی صلواتی بود فلما اوردی عدد  
 من عن سالی + فذکرک سیدی زکلی و شری + و در جهک این رایت شفاء و الی + یعنی  
 فراموش کردم درین وقت از جهت سببهای عشق خود را او باده او را از شبانگاری  
 نه ششتم فذکرک الی یعنی با تو ای خواجهم خورش شامید من است و روی ترا اگر میبینم  
 شفاء آوردن است چون خواجهم شنیدند که شبلی سخن بی پروه گفتن آغاز کرده است  
 نامه نوشت که سخنان من در گوشها و جمول میگویند بودم تو آنرا بر سر من بسکونی در جواب  
 که شما خود فرموده بودید که این اسرار پیش غیری سخنانی گفت و اسحال در نظر من غیر سخنان  
 است انا اول و انا اسمع فی الدارین غیری از وی پرسیدند که کدام چیز عیب است گفت و کی که  
 که خدا تعالی را بشناسد دوری خاص شود و توری گوید که درین بیماری گفت ملا و غم  
 ویرا و نمودم و تحلیل بحیه فراموش کردم زبان وی گرفته بود دست مرا گرفت پس آن  
 خود را آورد و جان بداد و هم وی گوید بعد وفات شبلی گفتند در فلان موضع مرد است  
 صالح که غسل مروگان میکنند سحرگاه بد خانه وی رفتیم و همیشه در بر دم و گفتیم سلام علیکم  
 درون خانه گفت شبلی میبرد گفتیم آری پس برون آمد دیدیم همان مرد بود که در راه مسجد  
 آمده بود و بجهت گفتیم لا اله الا الله گفت تعجب از چه میکنی سبب گفتیم من سوگند برو می اوم که تو آنجا  
 دینی که شبلی میبرد گفت ای نادان از اینجا که شبلی نیست که ویرا امروز با من کار است قبل از  
 ویرا در جمعی شبلی گفت بسجده جامع بیروم و تحیه بردن بگیر کرده بود و میرفت بگیر ما را در راه

شیخ ابوالحسن

بر روی پیشانی مدینه مرا گفت ما را از او باین مرو کار نیست پس نماز گذار و ایم و سجانه ایتم  
 چنانچه فوت شد مشهور وقت سال عمر وی بود در سنه اربع و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین  
 در راه ذی الحجّه رحمه الله علیه ذکر مشیوا و کازرو و بیان ابو عبد الله بن حنیف رحمه الله علیه  
 الشیرازی قدس سره از طبقه خامسه است نام وی محمد بن حنیف بن سفکشار القصبی است  
 بشیر از بوده مادر وی از نیشابور است در وقت خود شیخ المشایخ بوده و پیر شیخ الاسلام محمد بن  
 شیخ ابوطالب خراج بغداد است رویم را دیده بود شیخ الاسلام گفت سجد کن و علوم نظام و  
 علوم حقایق چند آن تصنیف نیست که در اعتقاد پاک سیرت نیکو نوشته شایعی مذکور بوده  
 شیخ الاسلام گفت که از وی در سخن ما هم که گویید که باز گویند مگر آنکه از وی پرسیدند که در  
 چیست گفت وجود الهی حین العظمه و دیگر آنکه از وی پرسیدند که عبد الرحیم بن حنیف  
 با سگیانان پیش عیسی و تنامی بند گفت حنیف من نقل ما غلبت عیسی و ما از آن که در  
 می بیند تا از باز بگویند شیخ الاسلام گفت که در وجود لذت خود در وجود شکست و در  
 حواس مرد باشد و الله بینا غیره به آید انشی ذکره و کما فی مثل لی بی کل مکان یعنی  
 شیوا هم که ذکر نماز اموش کنم تا بنظر بر آید این سخن خودی بجز طرف که آرم از آن طرف  
 مثل و منصور سگرو و صاحب کشف المحجوب می نویسد که وقت خود تصویف و خالی طبعش  
 و کشف ابو عبد الله محمد بن حنیف رحمه الله علیه امام زمانه خود بود در انواع علوم و در حقایق  
 بیان شایانی اندر تصدیق پیدا شد در روزگار این عطار در بی حسین بن منصور یافته بود و کلمه با  
 یعقوب بکھر جوهری صحبت کرده و سفار نیکو کرده و از وی می آید که گفت التوحید الاغراض  
 غیبه جنی توحید اغراض کرد دست از طبیعت از آنچه طبع محجوب انداز الا حق تعالی  
 و نامیا نغمای او و در آیات و برای این بسیار است در مراتب الاسرار است خواججه جدید و محمد  
 و محمد خیریری و ابن عطار و حسین بن منصور و غیره اکثر شیخ را دیده بود و در شیخ ابوطالب  
 بغداد است در جایی دیگر او را مرید محمد رویم نوشته است غالب که خرقه گرفته باشد شیخ

فرید عطار در تذکره الادب لیا می آرد و عبد الله حقیف محمد بود در طریقت و مذہبی خاص داشت  
 در طریقت و جماعتی از متصوفه تولا بدو کشند و در هر چهل روز تصنیفی از خواص حقانی  
 بساختی و در علوم ظاہری تصنیف لطیف وارد آن نظر در حقائق و اسرار او را بود که  
 در عهد او کسی نداشت و بعد از وی در فارس خلقی نماز خواندند نسبت بدو نسبت کردند  
 و او از اسامی ملوک بود و بر تخریب سی سفرها کرده بود و فضائل آن بندگان است که سواد  
 شعر و درویم و تجریری و این عطار و جنید و منصور و علاج را دیده بود و را بتدا در سر  
 نماز ده هزار بار نقل مواعید میخواند و بسیار بودی تا شبانگاه هزار رکعت نماز کردی پس  
 از خود بیرون کردی و در وقت او سپری بود از محققان اما از علمای طریقت نبود اما  
 بزرگ بود و لباس بودی و او را محمد زکری خوانند می دیگر مرقع پوشیده بود و از عهد  
 رسیدند که شرط مرقع چیست پوشیدن مرقع کرا سلم است گفت شرط مرقع چیست که بجز  
 ذکر می در میان پیران پس بدید می آرد و او در میان لباس شنیدیم که یکا خوانیم او را  
 و او را خفیف از آن گفتند که شب غذای او در وقت افطار هفت مویرش بود و یکبار  
 بود و یک روح و یک حساب و شمی خادم گفت مویر بسیار خادم هفت مویر او تا  
 بخورد و ملاوت طاعت بر قاعده هر شب نیافت بدست که مویر هفت بوده است از خادم سوال  
 کرد خادم گفت دوش هفت مویر آوردم گفت چرا گفت ترا عظیم ضعیف دیدم و لم در دست  
 گفتم تا ز تو پی پیدا کردی و شیخ گفت بس تو یار من نبوده و من من بوده که اگر یار من بودی  
 آردی پس او را بچو کرد و خادمی دیگر را بخدمت نصیب نمودی گفت و را بتدا اعظم حج کردم  
 بعباد و سپیدم چندان بنهار و رسم بود که بزایرت خواججه ضعیف فرستم چون در ما بودیدم  
 رشی لوی داشتم نشنه شدم چاهی دیدم که آهوی از وی آب میخورد چون سیر چاه تمام  
 بچاه نرسد گفتم آهی عبید الله را قدر از آهوی گزشت است از آبی شنیدم که آهوی دلو در آن  
 افتاد و درین بود و فرستم خوش شد و لودرسن میدا ختم بردان شدم باز آواز شنیدم

که با عبد الله ترا بخرم تا صبر کنی اکنون باز گرد آب خوردن باز گشتم آب بر سر جبهه آورده بود  
 خوردم و وضو ساختم تا مدینه حاجت آب خوردن نشد چون از مکه باز گشتم در جامع بغداد  
 رسیدم روز آوینده بود چشم من دید بر من افتاد و گفتم اگر صبر کنی و سی از زیری است آب بر آمدی  
 نقیشت ای که گفت کمال بودم روز بعد از ششم سیانی را دیدم که سیاه و زرد و زردی چشمند  
 و خاکستر و دریم کور این کشیدند میان ایشان و میگردانند و میگردانند ای ایینه ز جیب زانوی  
 صلی الله علیه و سلم با جواب دیدم گفتم بار سوال شده اینجا بگریز فرود از بجز آن آورده اند که  
 آنچه حالت رسول فرمود که این اثر مسدود و با صفت است که ما نمائیم آنرا از بود چنانچه  
 بود و هم در فحاشی است که از طبقه ناله و بغاوت تمام بر این می آید و در جمیع فیه از دنیا زرد  
 غشیرین شانه و با صید و نوری و مردمان از طبقه صحبت داشته و می از چند پرسید که دل کی خوش  
 جنید گفت آنوقت که او در دل بود و ناظر و حاضر شیخ الاسلام گفت که او سخن با جوانان می گفت  
 در آن راه و مخرج و صحبت بود و از دیدار کسانی در یوسف بن کحیس الهمی و ابوالحسن المزی و ابوالحسن المزی  
 و ابوالحسن المالی و طاهر مقدسی و ابو عمر و مشقی و غیر ایشان نیز از شایخ مر زندق بوده شیخ  
 ابوعبد الله خفیف گفته است که ابوطالب خسر برین عیال الحسن زریج  
 رحمة الله علیه از اصحاب جنید بود و شیر از آمد و علت تکم و داشت شایخ گفتند که خدمت او را که  
 میکنند با اختیار کردم نریب هر شب بشاتر و فده بار بر ریاست یکی از شهبان شده بودم خیلی  
 سب که شده بود چشم من گرم شد کجبار او داده بود شنیدم دیگر با او از او برخاستم و پشت بر  
 بروم گفتم ای فرزند زوقی که خدمت مخلوق را بچو خودی بیکو توانی کرد خدمت خالق را چکو  
 بجا توانی آورده هم گفته است که تکی عایتی هم آورده که شیر از می شنودم دیگر با او از او  
 و گفت شیر از می بچو کس من بشا فتم و پشت می بروم علی و عیال از شیخ عبد الله بر سید که توان  
 لشک شد را از وی چون شیر می گفتم چون رحیم الله شیخ الاسلام گفت فلاح باشد  
 هر چه را که دلت او سنا و در پیر کشیده باشد و تقاضای وی نخورده باشد و لغت الله او

باشد و در حکم ائمه بر نهفته بود و بدو در نا کامی زنده نگشته باشد و می نمودسته باشد که لا یطیع  
 و پیروی باید مردی بد چنان سبزه و لا یطیع نباشد که بی او ستاد و بی پیر نمی آواز طر گشت آمد  
 شیخ ابوطالب گفت شیرازی آنچه آواز بود عبد الله خفیف گفت که من در شمار روزی یک  
 خشک بخورم و عصر روز یکم می آورم تا اکنون با نوزده باقی آورده ام در ماهی شیخ ابوطالب گفت بجز  
 این بسیار دار آنچه مرافقا و از ان افتاد که با ابوسعین مزین در دعوتی حاضر شد مبره بریانی بر مانده آورد  
 و من غمخیزم که بریانی نخورم دست از ان کشیدم ابوسعین گفت کفایت یعنی نخورنی آنکه خود را در میان  
 گمان بروم که حال چنانست که بگویم یک لقمه نخورم احساس کردم که ایمان از من برود  
 در ان وقت عصر روز باز پس می روم شیخ الاسلام گفت یعنی در پراگشش دستار افتاد که ایمان  
 دمی معانی بود ایمان تو شهادتست و ایمان عارف شهادت است شیخ عبد الله خفیف گفت چه چیز  
 مریدان زبان مند ترا نام نفس و خصیت حقیقت قبول تا و بیانات و هم شیخ عبد الله گفت که اول  
 مجلسی که ابوطالب در شیراز داشت پلاسی پوشیده بود و عصائی در دست گرفته بود و هر کس نشیست  
 من سلوی اد بودم بر دیگر است و گفت نباید هم حکوم که گاریم میان گهنگاران و بر گریست و فرم  
 را بگریانید و فریاد و گریه از مجلس برخاست و بر قبول عظیم بر آمد که خاک قدم ماوی پیش  
 شقامی بهاران سگر فتند بعد پس واقع شد که مجلس بومی التفات نکرد از شیراز بیست  
 انجام ما و التفات نکرد از انجام ما بصفهان نیست من علی جعل چیزی نوشته و شرح محل و مقام  
 کردم و می علی در نیامد و درباره او سخنان گفت علی را زوی اعراض کرد از انجام بوستان  
 رو بجهان در آمد ابوالصلی حاجی خانی سیدان بود پس بعد که حاجت تو چیست گفت ادای می  
 که دارم ابوالصلی اد اگر پرسید و بگریه حاجت داری گفت در فلان موضع بر ای و بسیار  
 بیاحت با بخا و آمد و از آسیاه مشا و پلاسی سیاه پوشید و در انجامی بود تا از دنیا رفت  
 عبد الرحیم صغری حجه الله علیه کنیت وی ابوعمر و سف سفر حجاز و عراق و شام کرد  
 و طر و حکمت و دست به و سهل بن عبد الله تستری را دیده بود و طرقت دمی شری

شمارت بود جا بهمانی ساطرانه می پوشید و سگان داشت که بکاری بروید و کبوتران نیز  
 میداشت شیخ عبد الله خفیف گوید چون بر زمین در آمدیم مرا از حال عبد الرحیم اصطخری سواد  
 کرد گفتیم در همین سالها از دنیا رفت گفت خدا بروی رحمت کند و ای بسی این قوم کوه گام در  
 صحبت دینم از وی صابرترین ندیدیم ابو بکر اسکاف رحمة الله علیه شیخ ابو عبد الله خفیف  
 است که ابو بکر اسکاف سی سال روزه داشت چون دشت نزع او باره چند آب تر کرد و در  
 دستان سی برودند از اینداخت در روزه برفت علی بن شونبه رحمة الله علیه شیخ عبد الله خفیف  
 گفته است که میان علی بن شونبه و دیگر می سخن میگفتند علی بن شونبه گفت من مردی می  
 که بر سر کوهی بود و آن مرد وی بود که وقت نماز شد و آینه بزرگ کوه بود و در بر آن خواست  
 طهارت کند هر دو کوه سر فرام آوردند پای خود ازین کوه بر آن کوه نهاد و طهارت کرد و نماز کرد  
 ابو الفضا که رحمة الله علیه شیخ ابو عبد الله خفیف گفته است از ابو الفضا که شنیدم که گفت بر امام خانه  
 بودم الملبس بودم که در کوه میگذاشت گفتیم ای ملعون اینجا چه میکنی با من از زمین برداشتی و  
 پیام بر آمد و دریم افتادیم سلی بروی زدم و در اینداختم و از آن سالها گذشت مرا از آن  
 حج افتاد و سجوی رسیدم که پل بسته بود ناگاه پیری دیدم که آب در آمد و بر عقب می در آمد  
 آن پیر پایی خود بر کنار نهاد و بر رفت من در میان آن رسیدم آب بر من غلبه کرد و در غرق  
 مرا آب می برد تا خدا تعالی اعانت کرد و مرا آب بر کنار انداخت آن پیر ایستاده بود  
 سبکد چون بر دم آن بر گرفت چون دیدی یا ابو الفضا که تو بگری که دیگر مرا  
 نزل شیخ ابو عبد الله خفیف در سنه احدى و ثلثین و ثمانین رحمت از دنیا رحمة الله علیه  
 شیخ ابو الحسن بن محمد الاکار رحمة الله علیه می از اصحاب شیخ ابو عبد الله خفیف  
 شیخ ابو اسحق کازرونی هم گویند که شیخ ابو الحسن الاکار بکازرون رسید پیش شیخ ابوالحسن  
 بیع شد شیخ ابو اسحق منور کوردک بود وی نیز با ایشان آمد و در گفتند که کوردک در آن  
 بنکو میخواند و بر از مودنازان خواند و بر او خوش آمد و نواحد کرد چون فارغ شد در آن

پیشوا کازرون بیان

ششاد علی بن ابراهیم و شیراز بود و از مشایخ وقت و اصحاب شیخ ابو عبد الله خفیف سماع حدیث  
 فرمود و با وی بخراسان و حجاز مسافرت کرد و بهرکت صحبت وی رسید با آنچه رسید شیخ حسین  
 از طمانه از دنیا رفت و قبر وی پرور روضه شیخ عبد الله خفیف است و در شیراز رحمه الله علیه  
 شیخ ابو جعفر ابراهیم بن شهریار کازرونی منشأ کازرونیان و میان حضرت الله علیه  
 فارسی الاصل است و مولد و منشأش نوزاد کازرونی بوده و شهریار بدیشیخ مسلمان شده و ولادت  
 شیخ و سایر اولادش در زمان اسلام بوده و انتساب شیخ در نقیون شیخ ابو علی حسین بن محمد  
 ایفر و زابادی الاکار بوده صحبت بسیاری از اصحاب حدیث رسیده بود و کازرونی  
 و شیراز و بصره و کوفه و مدینه و از همه روایات حدیث و آثار و اشعار در کتب شیخ ابو الحسن علی  
 بن عبد الله بن جهم همدانی را آورده بود و از وی روایت کنند که ذوالنون گفت علیک  
 یا تصدیر فان الرضی تعلیل الرزق یزکی تیسیر العمل یعنی بر تو باد که توسط احوال اختیار  
 کنی یعنی بصورت وقت قناعت کنی و طالب زیادت نباشی بدستی که رضا رزق  
 اندک عمل اندک را پاک گرداند از آنچه نباید چه عدم قناعت مستلزم افتاد نیست و در همه  
 حرام و هر آنکه عمل پاک شایسته قبول حضرت پاک باشد حتی از ذر را با شیخ ارادت تمام بود  
 جهد کرد شیخ از وی چیزی قبول کرد و پیغام شیخ فرستاد که هر چند جهد کردم در این چیزی قبول  
 از همه نوجند نده از او کردم و ثواب آن ترا بخشیدم شیخ جواب فرستاد که رسالت تو بمن رسانید  
 و شکر بیگونی تو گفتم لیکن از او کردن بندگان غریب من نیست بلکه غریب من ساده گردانید  
 از او ان است برفیق و احسان شیخ رضی الله عنه حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله  
 دید پس بعد از رسول الله التوفیق رسول الله صلی الله علیه و آله لم یفقد التوفیق ترک الله تعالی  
 و کتمان العالی و بکر پس بعد که التوحید رسول صلی الله علیه و آله لم یفقد التوحید سبک است  
 بی حسابک فاما شیخانه بخلاف ذلک التوحید از آن است که بی شک و التوحید و التعلیل

در حدیثی که بر صدر اول تواید یا بحیال تو بگذرد و خداستعالی از غیرت بگم آنچه در امر  
 حاصل بحیال مخترع انسانست و حدیثیست که تزیینی دیدار شک یعنی شک نیامی در اول  
 یعنی همانکه اول مرتبه ایمان است دیگر رسید که با عقل رسول گفت علی السلام از آنکه ترک کند او  
 و علامه ترک تفکر فی ذات الله تعالی توئی رضی الله عنه فی شهر ذی القعدة سنه سی و شش و شش و بیست و هفت  
 تذکره الاولیاء میگوید قطب الاولیا پیش رو اهل طریقت و صفت ابوالحسن کازرونی رحمه الله علیه  
 و آداب احوال و مقامات مشایخ آیینی بود و صحبت مشایخ بسیار یافته بود و تربیت شیخ را ترک  
 اگر میگویی از آنکه هر چه از حضرت و فلند حق تعالی بقبل خود ان مقصود ایشان را آورده گرداند  
 لغت که آن شب که شیخ بوجوه دانه بود از آن خانه توری دیدند چون نمودی که با همان پیوسته  
 بود و دشمنان داشت و هر طرانی شاخی از آن لوز میرفت شیخ گفت در است ما که تحصیل علم میکردیم  
 تا طریقت از مشیخی بگیرم و خدمت مخریق آن شیخ را ملازم باشم و در بعضی استخاره کردم و سر  
 سجده نهادم و گفتم خدایا مرا آگاه گردان از کسی که شیخ یکی عبد الله خفیف عارف مجاشعی بود  
 بن علی بن هم المد که رجوع بخدمت شیخ کنم و در خواب شنیدم چنان دیدم که شخصی باید و مشتری با وی  
 بود و محل آن خرواری کتاب مرگفت این کتابها از آن شیخ ابو عبد الله خفیف است تمام  
 بیشتر از هر تو فرستاده است چون بیدار شدم و شنیدم که حواله خدمت دست بعد از آن شیخ چیزی  
 نگار رحمه الله باید و کتابهای شیخ ابو عبد الله پیش شیخ آورد و یقین زیادت شد و طریقت  
 او برگزیدم و متابعت او اختیار کردم و ذات شیخ در روز یکشنبه ثامن ذی القعدة سنه بالا  
 مذکور واقع شد و هر شیخ هفتاد و دو سال بود و گویند نهاد و سنه رحمه الله علیه  
 ذکر ابو علی کاتب رحمه الله علیه در کتب است از طبقه را بود است از کبار  
 مشایخ حضرت صحبت داشته با ابو بکر صری و ابو علی رود باری پیر ابو علی شتولی است  
 صاحب کرامات ظاهر بوده و ابو عثمان مغربی دیدار بزرگ میداشت و بر او میگفتند از رود باری  
 از بزرگی و تمامی علم وی گوید که هر گاه چیزی بر من شکل شدی معطفی بر من علی السلام

بیشتر از هر کس است



بسلم جواب دیدمی و آن را پرسید می شنخ الاسلام گفت که شیخ ابوعلی کاتب را در مصر یک  
 مردی بود که چیزی را می داد و می برد و شیخ مسرور می گفت ای میان من و تو این واسطه بود  
 و شرک و می برفت و تو حمید من درست کردی آنکه تو حمید من ترا درست شد بر فتن و می که باوی  
 نیکوی کن و می گفت که المد تعالی گفته که وصل الیما من هم بود صلیما شیخ ابو القاسم نصر با و  
 گوید ابوعلی کاتب را گفت که بگردام یک مائل تری ازین دو فقر یا اینا گفت با آنکه ملذذ است درجه  
 مرتبه آن پس این دو بیت بر خواند و گفت بطاریلی جانب الثمنی ۱۴ ذاک است العلیانی جانب  
 النقره و انی لصبار علی ما یجوبنی و حیث یکت ان اللذائشی علی الصبره و یازدهم شعبان سنه  
 صد و چهل و شش و نوزدهم پنجاه و شش ذوات یافت در مصر مدون گشت و ذکر الوبکر  
 الشوسی قدس سره المد تعالی و ذکر محمد طبرانی رحمه الله علیه  
 در لغات نام وی محمد بن ابراهیم الشوسی الصوفی است بشام بوده شش مرتبه شیخ محمود  
 احمد کوفانی را دیده بود و تو فی دمشق می گوی که است و ثانیین و ثلثای شیخ الاسلام  
 که در مشی گفت که ما کسی باید که چیزی بر خواند یعنی بستند تیا فقه شیخ ابو کرم بجان  
 طلب میکرد پس که در گفت می گفت ای شیخ کس نمی یابیم اما درین نزدیکی برای  
 ست مطرب اگر باید تا بیاریم کنس لطیف گفت شیخ گفت باید بروید و بیارید و فتنه و  
 اورده چینی خورده بود و پراشتانند و در سبخواند کقوم اخوان صدق بیهم  
 شب من المودیه لم یجول به سبب الابیات کاری بر خاست از نیکوی و خوشی وقت همه  
 کس خوش گشت و شیخ در شورید چون فارغ شد از اساع مطرب را فزون نهاد و بر سجاد شیخ قی  
 کرد و گرفت هیچ مگر بیچینش بسجاده در پیچید و پرکنده شود و جامی دیگر خواب کند چون در  
 مطرب بیوش آورد و سجاده در پیچید و در صغره قندیل اوخته استجه سازد با ننگ بر آورد که از هر غذایی این  
 چه حالتش من این جا چون تمام می فرزند و دیگر از حال می خبر کرد که چه بود و چه رفت و می پرانید  
 و توبه کرد و جامه درید و مرقع در پوشید و از جمله اصحاب شیخ چون شیخ از دنیا

همیشه با انصاری

در لغت مطرب  
 و کاتب مطرب  
 شیخ مطرب

رفت بدین پیری خاتمه کسی این نشانده نگار در کار یکوی و طاقت سکود ز دیده بود شیخ الاسلام  
 گفت می محمد بن طبرانی بوده و من سپرد و برادیده ام که بجز می آمد بخاتمه شیخ عمود  
 بود و سخت نظری محمد طبرانی پر شده بود و شیخ بومی می آمدند که ما را آن بیت جوان  
 و آن تصاب که می شیخ عمود باجد کوفانی میگفت این میجا نام یادنداری گفت این  
 بیت من یادندار شیخ الاسلام گفت پس از آن کسی این میجا را نام آورد و من خود  
 در کتابی در باقیم آنرا بجهت القوم اجوان صدق شمیم شیب بدین مورد که لم یقبل سبب  
 تراصفوا دره الصبای شمیم و او جبهه الرضیع الکلیس باجبت و لا یحفظون علی السکران و شمیم  
 و لا یزیک من اخلاقهم شیخ الاسلام گفت که در النون مصری و خوار و نوری و در  
 همه در سماع برفته اند و هم اند تقالی سدن از ایشان سه روز بر بستند و غیر از ایشان بوده اند  
 ایشان و مردان که در سماع برفته اند و در سماع قران و چه در سماع غیر آن شیخ الاسلام گفت  
 که در سماع که در بار آن را بد و بود و مرد و گوش با بود و دیده با بود و چه جاسی طاقت شوی  
 صاحب کشف المحجوب گوید که من در ویشی را معاینه کردم که در جبال اذربایجان رفت  
 جنبها شیخ اندناگاه بقینا و دبر و من ذکر ابو بکر الشوسی و قعه محمد طبرانی از آن آورده بودم  
 که همین محمد طبرانی شیخ ابو العباس قصاب الایلی باشد و صحبت با محمد جریر باشد از  
 مراتب الاسرار و خاتمه او الفعاریه بالا نوشته ام که شیخ الاسلام خواجده عبد الفعاری  
 مرید و خلیفه خواجده ابو الحسن فرغانی بود و خواجده نسبت اثر و حانیت خواجده بایزید نظامی است  
 ظاهر اراوت و خلافت از شیخ ابو العباس قصاب و شت وی از شیخ محمد بن عبد الیه طبرانی  
 و وی از شیخ ابو محمد جریر و وی از محمد بغدادی شیخ ابو العباس القصاب الایلی  
 رحمة الله علیه در فغانست نام وی احمد بن محمد عبد الکریم است شیخ امل و طبرستان  
 بود مرید این محمد الطبری است و وی مرید ابو محمد جریر می صاحب کرامات علم  
 فراست تیر بود و قبل و غوث زمان خویش بود از زده بود و معاصرت لوی بود

شیخ الاسلام

گفت این بار را با خرد با حرفانی مقدس از وی با حرفانی اتمام و دیر گفتند که شیخ سلمی  
 طفاشکر و شلخ را گفت نام من در آن بیان نیار و ده گفتند که گفت هیچ نگردد و می  
 ای بوده اما کلام و نکته عالی و شسته یکی از ائمه طبرستان گفته که از افضال خداست  
 یکی آنست که کسی را بی تعلیم چنان گرداند که چون طیار و اصول دین در فانی بود  
 چیزی شکل شود از وی پرسم و من ابو العباس رضایت است شیخ الاسلام گفت که بی  
 و ایام من بوده است همواره با شیخ عمومی گفتم میخواهم که سر از بارت کنم  
 ابو العباس ابا بل و شیخ ابو نصر اینها بود شیخ ابو علی سیاه را برود می میگفت که من  
 میخواهم رفت ترا با خود ببرم او خود برود می بنویسد لیکن پیوسته کسی می آمد می از نزد  
 وی می نمازگاه شیخ عمومی احوال وی سخن می پرسیدم بچکس را احوال سخن می چنان  
 معلوم نیست که مرا می گفته که وقت کمی است شیخ احمد کوفانی گفت که همه شب ترا یاد کرد  
 و سخن شکفتند آخر می گفتی تا یکی شیخ ایس که مسئله شیخی یعنی باقی شیخ الاسلام  
 گفت که ابو الفارس که از تمامی کس ز ستاد شیخ ابو العباس که اینجا خط است و عادت  
 شیخ همی اینجا ستاد و باران آمد فخر ریخاست شیخ الوسمیه ابو الفخر گوید قدس سره که  
 شخصی نزد یک شیخ ابو العباس در آمد و از وی طلب کرامات کرد شیخ ابو العباس گفت  
 نمی بینی که چیست که آن نه از کرامات است بهر قصایی بود از پدر قصایی آمد خست خست  
 با و نمودند و دیر بر بودند بعد او با خاست پیش شلی از بعد از بکه و از که بودینه و  
 از مدینه بیست المقدس ناخت بیست المقدس خضر با و نمود شیخ ابو العباس  
 نماز بسیار کرد می وقتی نماز کرد یکی از درویشان در راهی گری میکرد و عارف میگفت  
 همانا تکلف بیدار خست هر زانی که شیخ الاسلام نماز باز دادی او را دیدی که هر روز  
 که است نیامده بودی باز میگردد شیخ گفت اینست معنی اینست معنی اینست تربیت  
 که آن را می پرستی گوگرد ابو یعقوب الشوسی رحمه الله علیه و نظایر است حضرت

بسیار از شیخ

رسالت پناه فعلی بعد علی سلم پیر حضرت علی مرتضی کریم الله وجهه وی پیر حسین  
ولای پیر عبد الواحد بن زید و وی پیر ابو یعقوب الشوسی رحمه الله علیه اند نام وی  
یوسف بن مهان است او شاگرد ابو یعقوب خضر حوری است از قدما می مشایخ  
عالم بوده است صاحب تصانیف در اجره می بوده و در آنکه که ششم است و چهارم  
اجره و آن اجره قدیمی تر و قوی تر است از دنیا از دنیا برفته وی گفته که علم بود  
گوید تکلف مشرک است شیخ الاسلام گفت هر که علم تقوی تکلف و در آنکه است و هر که  
سخن گوید و در هر وقت تواند گفت زنی سخن برزد گمانی بیا گفت و آنوقت بیا گفت  
که در سینه است از خدا تعالی برسی سخن گناه حیانت است تحقیق آنرا میسازد کلام این  
چون کلام دیگر است چون زنگانی نباشد می برود تا اینکه در و اباحت باها که جوان متفرق  
باشی از جمیع و توحید گوئی اما چون خود باشی تفرق را با توحید کا جز از گوید که بصلح بنا  
علم الایمن بعینین و تجرد و میطبق عن غلبه فکر ابو یعقوب خضر حوری قدس سره  
از طبقه را چه است نام وی اسحق بن محمد از علماء مشایخ است با حیدر و عمر و بن عثمان  
صفت داشته شاگرد ابو یعقوب شوسی است سالها در که میجا و روزه و آنجا برفته از دنیا  
پسند نشین داشته است شیخ الاسلام گفت که بن یک تن دیده ام که میگفت که من بر او دیده  
اعمال ائمهین شده ابو یعقوب خضر حوری گوید که با بن کار زری با ترک علم و عمل و خلق کفر  
و همت از علم خیر بر گذری شاگرد است باز واری و عمل از بجز ثواب نگنی یعنی او را نه بر  
ثواب باشی و در جهاد و با او باشی با عمل و ثواب آن آبرویم این فانگ گوید که یعقوب خضر  
گوید که ساجد و الا عود ساجد و الکرکب التوسی و الناس علی سفیر و انشد للشعر حوری  
العزمی بیعتک و طالعذرتک لی و عینی النقیث علم تعدل و لم تم + اقامتک لی فاج  
عندک لی و مقام شام عدلی غیر شهم و هم ابو یعقوب گوید آنوقت الناس با به شدیم خضر  
و هم وی گوید من آن خداوندی با تعلیق نمودن لظرف یعنی ابو یعقوب خضر حوری پیر عبد

توضیح این است که

بنیوی احمدی

ابن عثمان دومی پیر یعقوب طبری دومی پیر ابوالقاسم بن رضوان دومی پیر ابوالعباس  
دومی پیر محمد بن داؤد المعروف بنجام الفقار دومی پیر محمد بن مالک دومی پیر شیخ  
نصری انکذا ذکره شیخ زکریا بن محمد بن علی بن محمد بن زکریا شیخ محمد بن نصری که دومی  
پیر تقی الدین کبری فردوسی اندلسی است و نوشته می آید ذکر ابوالعباس  
سماوندی رحمه الله و بنفح است شیخ الاسلام و بر از طبقه ساو سه و شصت نام  
احمد بن محمد بن الفضل است شاگرد جعفر خلدیست و پیر شیخ عمود ابوالعباس بنیوی  
و بر او ملام کرده بود و عموی سالار بود صاحب مرامه الاسلام می آید و جعفر خلدی  
حلیه بود و در بنیوی دیگر نوشته و دیده ام که ابوالعباس بنیوی مرید مشاود و بنیوی  
و مشاود از اصحاب خواجہ عین الدین برود و حال خواجہ عین الدین بنیوی بنیوی است  
که بنیوی گفت آنان که خداوندان است اندک در دست است ایشان ایشان از  
مشغول و در دست است و دست چپ خود را بر بند تو گویا ابوالعباس احمد بنیوی  
احمد اسود و بنیوی نام پدر ایشان محمد است و از اصل بنیوی بودند و نیز مرید مشاود  
و از مشایخ دیگر هم فضیلت و صحبتها برده استند اولی از بنیوی بنیوی است  
چند و در آنجا قیام نمودند و از آنجا به تبریز و از تبریز به سمرقند سکونت و زنده اگر  
حق رسانیدند و عالم بودند معلوم ظاهر و باطن و از اهل دنیا متفکر و متقی و صاحب علم  
و هم در آنجا در سنه صد و چهل و بقولی شصت و هفت یا شصت و هفت حتی بود  
صاحب سلسله انوار فی سیر ابرار می آید شیخ احمد اسود و بنیوی رحمه الله علیه از اصحاب  
مشاود بنیوی است رحمه الله علیه شیخ محمد بنیوی رحمه الله علیه از اصحاب شیخ احمد  
اسود و بنیوی است شیخ وحید الدین ابو حفص رحمه الله علیه است ارادت بحدیث  
والد بزرگ خود شیخ عمود بنیوی رحمه الله علیه در خرقه ازو یافته است و حضرت شیخ ابوالعباس  
عبد القادر سهروردی خرقه از خود شیخ وحید الدین ابو حفص داشت و ذکر شیخ عمود

شیخ ابوالعباس

بر تهنه المد علیہ و بیخات است کتبت وی همیسی بود که است نام وی بن محمد  
 شیخ الاسلام گفت شیخ عماد خادوم ذریسان بود وی پیر فرشتاوس است یعنی اواب و سوا  
 صوفیان از وی آموخته ام و عمود بریدین بود با بریدی بن ویراوسن هم کاسدی  
 و چون خودی بر جامی وی من بودی و چون بسبب بودی با سامنی همه بن فرستادی  
 بهانزیده بود شیخ ابوالعباس نماندی و بر اعمو لقب کرده بود چنانچه گزشت شیخ ابوبکر  
 قرآ را دیده بود به نیناپور و سفر اول و حج سلام با شیخ احمد نصر طالقانی کرده بود  
 شیخ ابوبکر فالیزان را دیده بود به بخارا وی چند را شیخ ابوبکر مفید را دیده بود و  
 مفید را شیخ سرانی صحبت داشته بود و با همه شیخ حریم چون ابوالحسن جضم  
 و شیخ ابوالخیر حبشی و محمد ساخری و شیخ توال گرد شیخ ابوالسامة و ابوالحسن بترکی و  
 ابوالعباس نسائی و ابوالعباس قصاب غیر ایشان از شیخ وقت را دیده بود وی را  
 نوشته بود ندی و وی خدمت های نکو کرده بود ایشان را و در احتیج رسانیده و شیخ ابوالعباس  
 عسکری را دیده بود در حبس سده احمدی و در بعضی و در بعضی وقت را و بنا و عمر  
 بود و دو سال بوده و در خزینه الامانات شیخ ابوبکر این عبد الله از اجل شیخ  
 وقت بود ارادت بخدمت شیخ امدا سود و غوری داشته با خلق با حق رسانید و رسد  
 سده و هشتاد و هشتاد است و شیخ و جمیع الدین سهروردی از اجل شیخ غلام  
 نسبت طریقت ایشان را به طرف است یکی از شیخ همویه و دیگر از شیخ احمد بود و دیگر  
 از شیخ محمد و غوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی و دیگر از شیخ ابوالعباس بنیاد ندی و عمود  
 مریدان ندی است بهر حال هر دو جانب شیخ جید بغدادی میسرند و بر او را  
 ایشان شیخ شهاب الدین عمر فیض مظهر از ذات ایشان یافته اند رسد انصاف  
 و شصت و شش و فات یافتند رحمة الله علیه فرخ زنجانی اخی در سده چهار صد و  
 و هفت و فات یافت نوکران ترجمان سهروردی و فرزند مره شیخ کپار با هم

ابدال حضرت خواجه ابوالحسنی رحمه الله علیه باوان حالات و  
 کمالات است و در فناء احدیت گم گشته و هیچ سری از اسرار دوست پیر  
 نداده و شرفه فقر و ارادت از دست حضرت خواجه ابوالحسنی قدس سره پور  
 صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آید خواجه ابوالحسنی که لقب بقدر  
 الدارین است پس سلطان زینسافه است که از شرفانی پشت و امیران ولایت بود  
 وی قدس سره صحیح و نسب از ساوان عشق است و حسن منی میرسد بدین ترتیب حضرت  
 خواجه ابوالحسنی نورالدین مرقده ابن سلطان زینسافه بن سید ابراهیم بن سید محمد بن  
 بن سید حسن بن سید محمد العسائی بن سید ناصر الدین بن سید عبدالدین بن سید حسن بن  
 بن امیر المومنین حضرت امام حسن رضی الله عنه ابن امیر المومنین علی مرتضی کریم  
 وجه صاحب مرآة الاسرار عنواید که خواجه ابوالحسنی حلقه مشایخ قدیم و  
 شاهان کریم حشمت و بالاتفاق قطب ابدال بوده که بر تمام ریح سکون تصرف و  
 بر طائف است که از سر حلقه سران حشمت خواجه ابوالحسنی ابدال گرفته تا این زمان خواجه  
 حشمت ابدال بوده اند و کرامات ایشان بوجوه می آید و تفسیر است سلطان  
 را خواهری بود بنام صالحه شیخ ابوالحسنی شامی حشمتی بخانه وی آمدی و طعام خوردی  
 روزی دیگر گفت که برادر ترا فرزندی خواهد بود که در این دنیا عظیم بوده باشد بسیار که  
 حرم برادر خود کنی تا در ایام حمل خبری که حرمی و شهبی باشد بخورد آن صغیفه صالحه  
 فرموده شیخ ابوالحسنی بدست خود و بر سران شامی و بقره حشمتی ما یحتاج حرم برادر خود بسیار  
 تا در سنه ستیزه ما مین که زمان معصوم باشد بود خواجه ابوالحسنی متولد شد و همان صالحه  
 خانه او چه حلال پرورش میداد و گاه که شیخ ابوالحسنی بخانه وی آمدی و در او  
 چیزی خواجا حمد را بدیدی گفتی که ازین کودک بوی می آید که از وی خاندانی بزرگ  
 خواهد شد و احوال عجیبه و آثار غریبه بشاید افتد و قبله خواجا بر سر است سالک

بود همراه پدر بقصد کجا بجانب کوه رفت و در آنجا اشعار از بد خود و صد افتاد و در کوهی رفت  
 و بد که چهل تن از رجال سید بزمیری اینساده اندو شیخ ابو اسحق شامی و ایشان است حال آنکه  
 دیگر گشت و از اسپ فرود آمد و در یامی شیخ ابو اسحق افتاد و هر چه داشت بگذاشت و نشیند  
 و در پوشید و با ایشان به آن شد هر چند بد و اتباع و بر احببتند نیافتند بعد از چند روز  
 اند که با شیخ ابو اسحاق و رفقایان کوهها بود و بهت بدیش سبی را نوشتند و تا دیرانه در کوه  
 بند و او ندوت بنا و ندویر از آنجی و آن بود باز نتوانستند که روزی در مخمانه بدو در  
 و در آن را محکم بستند و مخمانه را شکستن گرفت بدیش را نگاه کردند بام در آید و آن  
 نهایت غضب سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالاسی بام شروی زنده روزنه فرام  
 و شک را گرفت با سنگ و رهو اعلی با بیست و چون بدیش آن حال مشاهده کرد  
 بر دست تو بگرد و از وی اشغال بن کرامات و خوارق عادت نه چندان ظاهر شده  
 که تفصیل آن توان نمود و هم صاحب قیاس الالوار از سیر الالاب می آید و خواب  
 ابو اسحق بنی قدس سره سی سال خواب کرد و هم سی سال رضوانت سیرتیه طمانشک  
 و گامی آید سیر خوروی و مشرب بعد از تجد و عا کردی آنی گشته کار امت محب مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم را بیا مرزا و از آمد گدای احمد دعای توفیق کردیم و نیز از گنگا  
 امت محمد علیه السلام به بخشیدیم و برابر بود و بیست در آیم و بیست سال تمام در  
 هر وقت که در جماع بودی در آن بر هر که نظر کردی صاحب کرامت شدی و هر گاه  
 سلطان کنی و در مراضی صحت یافتی و در حال جماع نوزاد حسین می تا آسمان رفتی و هم  
 شکر نوزاد معانی نموده می آید و میدانشند که امر در خواب جماع میشود در صفت  
 سالگی بحدی ابو جعفر عامر بود و در صحن جماع نظر آنحضرت بردی نکلوز بود در آنی در جماع  
 و بر اجزیه آبی رو داشت و علم لدنی کجاست و میانکه در ایام هفت سالگی چنان اسرار  
 علوم بیان میکرد که عجب آو داشت میران همانند و سن سنزده سالگی بر مرشد و علم



کرد و بزرگ شرفی آن بود و بجایده شانه اختیار کرد و بعد هفت روز افطار کرد می بود  
 حواجران حشمت رحمة الله عليهم زیاده از منته لقمه نخورد می و موافق جهان آب خورد  
 و بعد از چهل روز احتیاج بول غلط افتاد می حسین می خورد بودی چراغ در خانه تا یک  
 شمس قرآن با عراب بوجه احسن بخواند می و بسکری وایت صحیح در سن سالی که آنجا  
 از قطاع نمود و جامه نو پوشید می و برابر غنی نه نسیس در حافظه قرآن بود و با خود بر سر  
 اثر عرافانه کرد می و در مجلس سماع می حاضر بودی و از بخت بد آن وقت مجلس سماع  
 نیکو و در روز یک قرآن و در شب دو قرآن ششم نمودی خوابه ابو سحاق بعد از آن  
 می معادوت بجانب روم نمود می و در قصبه بخت بر سر ارشاد نشست و زمان  
 خلافت معتمد بالله که خلیفه ششم از خلفای بنی عباس است توفی رحمة الله علیه  
 سنه خمس و شصتین و ثمانه و تهم در قصبه بخت که سی کرد می از امرات است مدون  
 تاریخ وصال می قطب العلمین بوده عمر شریف او پنج ساله بود نوکران عا  
 لیه را فی محوشت وقت حواج ابو الحسن خرم قالی می سر حلقه خانوادہ  
 نقشیدید و پیشوای شطرنج عسکری و انصار به رحمة الله علیه در آن  
 نام می علی بن جعفر بن سلیمان خرم قالی قبله وقت که در روزگار می رحلت بوی بود  
 شیخ ابو العباس قصاب گفته بود که این بار از ما بجز خرم قالی افتد یعنی رحلت وزیر است  
 از وفات می خرم قالی گشت چنانکه گفته بود و انتم سب شیخ ابو الحسن در نفوس سلطان  
 العارفين شیخ یزید سلطانی از پیش سره و تربیت ایشان در سلوک از در سعادت شیخ ابو  
 و دادند شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید به سمت روزی با اصحاب خود  
 که چه چیز بهتر بود گفتند شیخ ما هم تو بگو گفت ولی که در می عهد یا کرد او بود از وی پرسید  
 که صوفی کبیت گشت صوفی بفرق در سجاده صوفی نمود و صوفی بر شوم عادت صوفی  
 نبود و صوفی آن بود که نمود و تهم می گفته که صوفی روزی بود که با شمس حاجت نمود

شیخ ابو یزید سلطانی از پیش سره و تربیت ایشان در سلوک از در سعادت شیخ ابو